

درآمدی بر اخبار غیبی امام جواد علیه السلام با تکیه بر منابع امامیه

بررسی اخبار غیبی از سوی ائمه معصوم علیهم السلام نه تنها احاطه علمی آن بزرگواران را به اثبات می‌رساند، بلکه بهترین دلیل بر علم غیب ایشان می‌باشد. روایات متعددی که از اهل بیت علیهم السلام صادر شده است، همگی حکایت از علم غیب و اتصال این علم به منبع الهی دارد. وجود مقدس نهمین حجت خداوند، حضرت ابوجعفر ثانی محمد بن علی الجواد علیهما السلام که به جواد و جوان امامان شهرت دارند نیز اخبار غیبی فراوانی دارند که در منابع متعدد مکتوب حدیثی و تاریخی به اثبات رسیده است و این مطلب نشانه وسعت علمی و تفضل الهی می‌باشد. در این نوشته کوشش شده است که برخی از اخبار غیبی امام جواد علیه السلام بر اساس منابع مکتوب امامیه بیان شود.

از آنجائی که خبر های غیبی آن حضرت در زمان و مکان های مختلفی بوده است، این اخبار غیبی به

دسته بندی های زیر تقسیم می شود:

۱. خبر از درون افراد؛

۲. خبر از گذشته؛

۳. خبر از حال؛

۴. خبر از آینده؛

۵. خبر های غیبی عمومی.

حال به ذکر مواردی در این تقسیم بندی اشاره می شود.

۱. خبر دادن از درون افراد

خبر دادن از درون افراد و آنچه در ذهن فرد می گذشته است، یکی از ویژگی های امام جواد علیه

السلام بوده است که به مواردی اشاره می شود:

الف: سخن گفتن امام با یحیی بن اکثم

یحیی بن اکثم از قضات عامه و از متکلمان سنی که در موارد متعددی که با اهل بیت علیهم السلام

مناظره کرده و شکست خورده است، پیرامون مواجهه او با امام جواد علیه السلام چنین بیان کرده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمٍ قَاضِي سَامَرَاءَ بَعْدَ مَا جَهَدْتُ بِهِ وَ نَاطَرْتُهُ وَ حَاوَرْتُهُ وَ وَاضَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ: بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ أَطُوفَ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يَطُوفُ بِهِ فَتَاطَرْتُهُ فِي مَسَائِلَ عِنْدِي فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَأَسْتَحْيِي مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِي أَنَا أُحْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي تَسْأَلَنِي عَنِ الْإِمَامِ فَقُلْتُ هُوَ وَ اللَّهُ هَذَا فَقَالَ أَنَا هُوَ فَقُلْتُ عَلامَةً فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصًا فَتَنَطَّقْتُ وَ قَالَتْ إِنَّ مَوْلَى إِمَامٍ هَذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ.

الكليني الرازي، محمد بن يعقوب بن إسحاق (المتوفى ۳۲۹ ق)، الكافي، ج ۱، ص ۳۵۳، صححه وعلق عليه على

أكبر الغفاري، ناشر: دار الكتب الاسلامية، تهران، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸هـ.

محمد بن ابی العلاء می گوید: بعد از آنکه یحیی بن اکثم؛ قاضی سامرا را آزمایش کردم و با او مباحثه

و گفتگو نمودم و رفت و آمد کردم، از او راجع به علوم آل محمد پرسیدم، گفت: روزی داخل [مسجد مدینه]

شدم و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف می کردم، محمد بن علی الرضا علیه السلام را دیدم که

مشغول طواف است، درباره مسائلی که در نظرم بود، با او مناظره کردم که جواب همه سوالات را به من داد، من

به او عرض کردم به خدا که من می خواهم از شما يك مسأله ای بپرسم، ولی به خدا که خجالت می کشم،

ایشان به من فرمود: پیش از آنکه بپرسی من به تو خبر می دهم، می خواهی راجع به امام بپرسی، عرض

کردم: به خدا سؤال من همین است، فرمود: منم امام، عرض کردم: علامتش چیست؟ در دست حضرت

عصائی بود که به سخن درآمد و گفت: همانا مولای من امام این زمانست و او حجت خدا است.

در این روایت، یحیی بن اکثم تصریح دارد از سوالی که قصد داشته از امام جواد علیه السلام بپرسد،

خود حضرت به او پاسخ داده است.

ب: دیدار محمد بن علی الهاشمی با امام جواد علیه السلام

محمد بن علی الهاشمی می گوید روزی به خدمت امام جواد علیه السلام رفتم که در اثر بیماری بسیار تشنه بودم اما تشنگی خود را بیان نکردم، اما امام خودشان متوجه شدند چنان چه مرحوم کلینی به سند خود چنین نقل کرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبِيحَةَ غُرْسِهِ حَيْثُ بَنَى بِابْنَةِ الْمَأْمُونِ وَ كُنْتُ تَتَأَوَّلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَوَاءً فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ أَنَا وَ قَدْ أَصَابَنِي الْعَطَشُ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَتَنَظَّرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَجْهِ وَ قَالَ أَطْنُكَ عَطْشَانَ فَقُلْتُ أَجَلٌ فَقَالَ يَا غَلَامُ أَوْ جَارِيَةٌ اسْقِنَا مَاءً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ يَسْمُونَهُ بِهِ فَأَعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ الْغَلَامُ وَ مَعَهُ الْمَاءُ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِ ثُمَّ قَالَ يَا غَلَامُ نَاوِلْنِي الْمَاءَ فَتَتَأَوَّلُ الْمَاءَ فَشَرِبْتُ ثُمَّ نَاوِلْنِي فَشَرِبْتُ ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضاً وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى فَلَمَّا جَاءَ الْغَلَامُ وَ مَعَهُ الْقَدْحُ قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ مَا قُلْتُ فِي الْأُولَى فَتَتَأَوَّلَ الْقَدْحَ ثُمَّ شَرِبْتُ فَتَنَاوَلْنِي وَ تَبَسَّمَ: " قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْرَةَ فَقَالَ لِي هَذَا الْهَاشِمِيُّ وَ أَنَا أَطْنُهُ كَمَا يَقُولُونَ.

الكليني الرازي، محمد بن يعقوب بن إسحاق (المتوفى ٣٢٩ ق)، الكافي، ج١، ص٤١٦، صححه وعلق عليه على

أكبر الغفاري، ناشر: دار الكتب الاسلامية، تهران، الطبعة الثالثة، ١٣٨٨هـ.

محمد بن علی هاشمی می گوید: صبح روزی که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود، خدمتش رسیدم، و در آن شب دوائی خورده بودم که تشنگی به من دست داده بود و نخستین کسی بودم که خدمتش رسیدم، و نمی خواستم آب طلب کنم، امام به چهره من نگاه کرد و فرمود: به گمانم تشنه ای؟ عرض کردم: آری، حضرت فرمود: ای غلام یا ای کنیز، برای ما آب آشامیدنی بیاور، من با خود گفتم: اکنون آبی مسموم می آورند. از این جهت اندوهگین شدم. غلام آمد و آب آورد، حضرت به چهره من تبسمی نمود و فرمود: ای غلام، آب را به من بده، آن را گرفت و آشامید، سپس به من داد، من هم آشامیدم، باز تشنه شدم و دوست

نداشتم آب بخوام، باز هم امام مانند بار اول عمل کرد، و چون غلام با جام آب آمد، همان خیال بار اول در دلم افتاد (که شاید آب مسموم باشد) امام جام را گرفت و آشامید، سپس به من داد و تبسم فرمود.

محمد بن حمزه (که این روایت را از هاشمی نقل کرده) می گوید: هاشمی به من گفت: من گمان می کنم که او [امام جواد علیه السلام] چنان است که شیعیان درباره او اعتقاد دارند (یعنی از درون افراد آگاه است). در این روایت نیز امام علیه السلام به دو مطلب غیبی اشاره کردند: ۱. تشنه بودن الهاشمی؛ ۲. شک الهاشمی به آن آب و اینکه خود امام اول آب را خوردند تا وی مطمئن شود.

ج: پاسخ به دو سوال پیرامون نماز و زکات

ابی الصلت جریان پاسخ به دو سوال پیرامون نماز و زکات توسط امام جواد علیه السلام را قبل از اینکه طرف سوال کند چنین بیان کرده است:

عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ غَيْرِهِمْ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ وَ قَالَ يَا سَيِّدِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقْصُرْ وَ اجْلِسْ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرَ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فَارْزُمْ بِهَا فِي الْمَاءِ فَإِنَّهَا تَصِلُ إِلَيْهِ قَالَ فَجَلَسَ الرَّجُلُ فَلَمَّا انْصَرَفَ مَنْ كَانَ فِي الْمَجَالِسِ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَأَيْتُ عَجَبًا قَالَ نَعَمْ تَسْأَلُنِي عَنِ الرَّجُلَيْنِ قُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَالَ أَمَّا الْأَوَّلُ فَإِنَّهُ قَامَ يَسْأَلُنِي عَنِ الْمَلَّاحِ يَقْصُرُ فِي السَّفِينَةِ قُلْتُ لِأَنَّ السَّفِينَةَ بِمَنْزِلَةِ بَيْتِهِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا وَ الْآخَرُ قَامَ يَسْأَلُنِي عَنِ الزَّكَاةِ إِنْ لَمْ يَصِبْ أَحَدًا مِنْ شَيْعَتِنَا فَإِلَى مَنْ يَذْفَعُهُ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ لَمْ تُصِبْ لَهَا أَحَدًا فَارْزُمْ بِهَا فِي الْمَاءِ فَإِنَّهَا تَصِلُ إِلَى أَهْلِهَا.

ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، (متوفای ۵۶۶هـ)، الثاقب فی المناقب، ص ۵۲۳، محقق / مصحح: علوان،

نبیل رضا، دار النشر: انصاریان، الطبعة: الثالثة، قم - ایران، سنة الطبع: ۱۴۱۹هـ .

ابی الصلت هروی می گوید: در مجلس امام محمد بن علی بن موسی [امام جواد] علیهما السلام حضور پیدا کردم که نزد ایشان گروهی از شیعیان و غیر آنان بودند. مردی بلند شد و عرض کرد: فدایتان شوم، حضرت فرمود: کوتاه نخوان و بنشین. نفر دیگر بلند شد و عرض کرد: ای مولایم، فدایتان شوم، امام فرمود: اگر کسی را

نیافتی، در آب بیانداز که به او می رسد. راوی می گوید: [در این هنگام آن] مرد نشست. کسانی که در آن جلسه بودند، رفتند، به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، چیز عجیبی دیدم، حضرت فرمود: بله، از من در مورد آن دو مرد سوال داری؟ عرض کردم: بله ای آقایم، حضرت فرمود: نفر اول ایستاد تا از من در مورد ناخدا سوال کند که آیا [نمازش] در کشتی تمام است یا شکسته؟ به او گفتم خیر [شکسته نیست] چرا که کشتی مانند خانه او بوده و خارج از خانه اش نیست [و گویا در کشتی هم در خانه خود است] و نفر دیگر ایستاد تا از من در مورد زکات سوال کند که اگر به کسسی از شیعیان دست نیافتم، به چه کسی بپردازم؟ به او پاسخ دادم: اگر به کسی [از شیعیان] دست نیافتی، آن را در آب بیانداز که به اهلش می رسد.

در این روایت شریف نیز امام جواد علیه السلام قبل از اینکه آن دو نفر سوال خود را بپرسند، پاسخ دادند به نحوی که جای ابهامی باقی نمانده است و حتی راوی نیز از این گونه پاسخگویی امام تعجب می کند که آن حضرت قضیه را برای او بیان کردند.

د: دیدار حسین المکاری با حضرت و خبر از درون وی

المکاری ملاقاتی که با امام جواد علیه السلام در بغداد داشته است را چنین بیان کرده است:

عَنِ الْحُسَيْنِ الْمَكَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِبَغْدَادَ وَ هُوَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذَا الرَّجُلُ لَا يَرْجِعُ إِلَيَّ مَوْطِنِهِ أَبَدًا وَ أَنَا أَعْرِفُ مَطْعَمَهُ قَالَ فَأَطْرَقَ رَأْسُهُ ثُمَّ رَفَعَهُ وَ قَدْ اضْفَرَّ لُونُهُ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ حُبُّ شَعِيرٍ وَ مَلْحٌ جَرِيشٍ فِي حَرَمِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا تَرَانِي فِيهِ.

الراوندي، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 383، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام

المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

حسین مکاری می گوید: در بغداد بر امام جواد علیه السلام وارد شدم در حالی که کارش بالا گرفته بود، با خود گفتم: این مرد [امام جواد علیه السلام] چیزهایی را که در اینجا می خورد [یعنی وضع خوراک او اینجا خیلی بهتر از مدینه است]، دیگر هیچ وقت به وطنش برنمی گردد. راوی می گوید: حضرت سرش را پایین

انداخت و سپس سرش را بالا گرفت و در حالی که رخسارش زرد شده بود، فرمود: ای حسین، نان جو و نمک در حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله [در مدینه] برای من بهتر است از آنچه تو مرا در این وضع می بینی.

در این روایت نیز حسین المکاری قبل از اینکه آنچه در سینه خود داشت را بیان کند، امام پاسخ را دادند که این قضیه نیز یکی از اخبار غیبی امام جواد سلام الله علیه می باشد.

ه: محمد بن فضیل صیرفی و امام جواد علیه السلام

محمد بن فضیل صیرفی در نامه ای که برای امام می نویسد، سوالی پیرامون سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسد اما یادش می رود که نامه را برای آن حضرت ارسال کند. امام جواد علیه السلام در نامه ای مستقل که برای وی می فرستد و چیزهایی از او می خواهد، در آخر نامه به جریان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره فرمودند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلِ الصَّيرَفِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا وَ فِي آخِرِهِ هَلْ عِنْدَكَ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ نَسِيتُ أَنْ أَبْعَثَ بِالْكِتَابِ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَوَائِجِ لَهُ وَ فِي آخِرِ كِتَابِهِ عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ مَعَنَا حَيْثُ دُرْنَا وَ هُوَ مَعَ كُلِّ إِمَامٍ.

الراوندي، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 387، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

محمد بن فضیل صیرفی می گوید: نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم و در آخر نامه پرسیدم: آیا اسلحه رسول خدا نزد شماست؟ ولی فراموش کردم که نامه را بفرستم. حضرت نامه ای [جداگانه] به من نوشت و در آن از من چیزهایی خواست و در آخر آن نامه مرقوم فرموده بود: اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من است و آن در میان ما، به منزله تابوت در میان بنی اسرائیل است، به هر کجا برویم آن را با خود می بریم. و این [سلاح] نزد هر امامی موجود است.

با اینکه امام علیه السلام نامه محمد بن فضیل را ندیده و او یادش رفته بود برای آن حضرت ارسال کند، امام جواد علیه السلام سوال وی را پاسخ دادند.

و: خبر از فکر محمد بن فضیل

در روایتی دیگر، محمد بن فضیل قضیه برخورد خود با امام جواد علیه السلام و خبر دادن امام از فکر او را چنین بیان می کند:

وَ كُنْتُ بِمَكَّةَ فَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ نَظَرُ إِلَيَّ فَقَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِمَّا أَضْمَرْتُ وَ لَا تَعُدْ. قَالَ بَكَرٌ فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ أَي شَيْءٍ هَذَا قَالَ لَا أُخْبِرُ بِهِ أَحَدًا.

الراوندي، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 387، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

محمد بن فضیل می گوید: در مکه بودم و چیزهایی به فکرم رسید که جز خدا کسی از آن خبر نداشت. وقتی که به مدینه رفتم و به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم، حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: از آن فکرها استغفار کن و دیگر به آنها مراجعه [و فکر] نکن. بکر بن صالح می گوید: از محمد بن فضیل پرسیدم: آن فکرها چه بودند؟ گفت: به کسی نمی گویم.

ز: خبر از درد پای محمد بن فضیل

محمد بن فضیل همچنین قضیه ای دیگر از امام جواد علیه السلام و خبر دادن آن حضرت را چنین بیان کرده است:

قَالَ وَ خَرَجَ بِأَحْدَى رِجْلِي الْعِرْقُ الْمَدَنِي وَ قَدْ قَالَ لِي قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْعِرْقُ فِي رِجْلِي وَ قَدْ وَدَعْتُهُ فَكَانَ آخِرَ مَا قَالَ إِنَّهُ سَتُصِيبُ وَجَعًا فَاصْبِرْ فَإَيَّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا اسْتَكَى فَصَبَرَ وَ احْتَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ. فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَطْنِ مَرٍّ صَرَبَ عَلَيَّ رِجْلِي وَ خَرَجَ بِي الْعِرْقُ فَمَا زِلْتُ شَاكِيًا أَشْهْرًا وَ حَجَجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ عَوْدُ رِجْلِي وَ أَحْبَزْتُهُ أَنْ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَيَّ هَذِهِ وَ أُعْطِنِي رِجْلَكَ الْآخَرَى الصَّحِيحَةَ

فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُتِمَتْ مِنْ عِنْدِهِ حَرَجَ فِي الرَّجْلِ الصَّحِيحَةِ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَوَّذَهَا مِنَ
الْوَجَعِ فَعَافَانِي اللَّهُ بَعْدَهُ.

الراوندى، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 387، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام
المهدى عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

محمد بن فضيل مي گويد: در يكي از پاهايم زخمى به وجود آمد و قبل از اينكه اين زخم بيرون بيايد، با
آن حضرت خداحافظى كردم و آخرين سخنى كه به من فرمودند اين بود: به زودى به تو درد و ناراحتى مى رسد،
در مقابل آن صبر كن و هر كدام از شيعيان ما از درد بنالد و صبر كند، خداوند اجر هزار شهيد را براى او مى
نويسد.

وقتى كه به «بطن مرّ» رسيدم از پايم دملى در آمد. چند ماه مرا عذاب مى داد و مى ناليدم. در سال
دوم، حج به جا آوردم و خدمت آن حضرت رسيدم و گفتم: فدائيت شوم، براى اين پايم دعائى بفرما؛ چون خبر
داده بودى كه اين ناراحتى به من خواهد رسيد. امام فرمود: ديگر از اين خوفى نيست. آن پاى سلامت را بياور.
پاى مرا دراز نمود و براى آن، تعويذ [دعائى] خواند. وقتى كه از نزد ايشان برخاستم، از همان پايم دملى در آمد.
به خودم برگشتم و فهميدم كه براى اين دمل، تعويذ خوانده است. و خداوند بعدا به من عافيت داد.

امام جواد عليه السلام نيز در اين صحبت خود با محمد بن فضيل، خبر از بيمارى او دادند و چنان چه
حضرت فرموده بودند، محقق شد و بعدا به دعائى آن حضرت بيمارى او شفا يافت.

ح: گفتگوی امام با بنان بن نافع

ابن نافع هنگامى كه بر امام رضا عليه السلام وارد شد، از امام و حجت بعد از ايشان سوال كرد كه امام
رضا عليه السلام چنين فرمودند:

بُنَانُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ صَاحِبُ الأَمْرِ بَعْدَكَ فَقَالَ
لِي يَا ابْنَ نَافِعٍ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا البَابِ مَنْ وَرِثَ مَا وَرِثْتُهُ مِمَّنْ هُوَ قَبْلِي وَ هُوَ حُجَّةُ اللّهِ تَعَالَى مِنْ بَعْدِي فَبَيَّنَا أَنَا

كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي يَا ابْنَ نَافِعٍ ... وَإِنَّ قَوْلَكَ لِأَبِي الْحَسَنِ مَنْ حُجَّةُ
الدَّهْرِ وَالزَّمَانِ مِنْ بَعْدِهِ فَالَّذِي حَدَّثَكَ أَبُو الْحَسَنِ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ هُوَ الْحُجَّةُ عَلَيْكَ.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی السروی المازندرانی (المتوفى ۵۸۸هـ)، مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۴۹۴،
تحقیق: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، ناشر: المكتبة والمطبعة الحيدرية، ۱۳۷۶هـ - ۱۹۵۶م.

بنان بن نافع نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام پرسیدم امام بعد از شما کیست؟ حضرت
فرمود: از این درب کسی بر تو وارد خواهد شد که وارث مقامی است که من از پدرم به ارث برده‌ام و او بعد از
من حجت خداست. در همان حال که خدمت ایشان بودم، محمد بن علی [امام جواد علیه السلام] وارد شد،
همین که چشمشان به من افتاد، فرمود: پسر نافع ... اینکه پرسیدی از پدرم که حجت و امام بعد از شما
کیست، همان کسی را که او فرمود، حجت و امام بر تو است [که مراد حضرت، خودشان می باشد].
این روایت نیز بنان بن نافع ضمن سوالی از امام رضا علیه السلام، وقتی با امام جواد علیه السلام روبرو
می شود، حضرت پاسخ سوالی که از پدرشان کرده بود را بیان فرمودند.

ط: سوال از قائم نزد امام جواد علیه السلام

عبد العظیم حسنی علیه السلام، از بزرگان شیعه و از وکلای ائمه علیهم السلام بوده است که محضر امام
رضا و امام جواد و امام هادی صلوات الله علیهم اجمعین را درک کرده بود. وی روزی خدمت امام جواد علیه
السلام رسیده و تصمیم داشت از قائم سوال کند که حضرت قبل از سوال او، به وی پاسخ دادند:
حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ:
دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَوْ الْغَيْرِ فَأَبْتَدَأَنِي هُوَ فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي
يَجِبُ أَنْ يَنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَ يَطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وُلْدِي.

الخزاز القمی الرازی، علی بن محمد بن علی (متوفای ۴۰۰ ق)، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر،

ص ۲۸۰-۲۸۱، تحقیق: السید عبد اللطیف الحسینی الکوه کمری الخوئی، ناشر: انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ هـ .

عبد العظیم حسنی می گوید بر امام جواد علیه السلام وارد شدم و قصد داشتم که از قائم سوال کنم که

او مهدی است یا غیر او؟ ایشان شروع به صحبت کرد و فرمود: ای ابالقاسم (کنیه عبدالعظیم) قائم از ما [اهل

بیت] همان مهدی است، او که در دوران غیبتش باید منتظرش بود و در ایام ظهورش باید اطاعت از او کرد و او

همان سومین فرزند من است.

این روایت نیز مانند دیگر روایات، امام جواد علیه السلام قبل از سوال پرسیدن توسط عبد العظیم

حسنی، پاسخ او را بیان فرمودند.

ی: اسحاق بن اسماعیل و دعای امام جواد علیه السلام

در سفر حجی که اسحاق بن اسماعیل رفته بود، تصمیم داشت تا از امام جواد علیه السلام بخواهد که

حضرت برای پسر شدن فرزندش که در راه بوده است، دعا کنند که قبل از بیان این خواسته خود، جواد الائمه علیه

السلام اشاره فرمودند نام فرزند خود را احمد بگذار:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّلْمَغَانِيِّ قَالَ: حَجَّ إِسْحَاقُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ فِي السَّنَةِ الَّتِي خَرَجَتْ الْجَمَاعَةُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِسْحَاقُ فَأَعَدَدْتُ لَهُ فِي رُفْعَةِ عَشْرَةِ مَسَائِلَ لِأَسْأَلَهُ عَنْهَا وَكَانَ لِي حَمْلٌ فَقُلْتُ إِذَا أَجَابَنِي عَنْ مَسَائِلِي

سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ لِي أَنْ يَجْعَلَهُ ذَكَرًا فَلَمَّا سَأَلْتُهُ النَّاسُ قُمْتُ وَالرُّفْعَةُ مَعِيَ لِأَسْأَلَهُ عَنْ مَسَائِلِي فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي

يَا أَبَا يَعْقُوبَ سَمِّهِ أَحْمَدَ فَوَلِدَ لِي ذَكَرٌ فَسَمَّيْتُهُ أَحْمَدَ فَعَاشَ مُدَّةً وَ مَاتَ.

الطبري، ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم (متوفای قرن پنجم)، دلائل الامامة، ص ۴۰۱-۴۰۲، تحقیق: قسم

الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، ناشر: مركز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعثة، قم، چاپ: الأولى ۱۴۱۳ هـ.

محمد بن علی شلمغانی می گوید: اسحاق بن اسماعیل در همان سالی که گروهی رفته بودند تا خدمت

امام جواد علیه السلام برسند، به مکه رفت. راوی می گوید: کاغذی که ده مسأله در آن نوشته بودم را آماده

کردم تا از آن حضرت پیرسم و در ضمن تصمیم گرفتم هر وقتی جواب سؤالهایم را دادند، تقاضا کنم دعا کنند فرزندی که در راه دارم، خداوند او را پسر قرار دهد. مردم که سؤالهای خود را کردند، من از جایم حرکت کردم در حالی که نامه در دستم بود، چشم امام که به من افتاد فرمود: ابو یعقوب، اسم فرزند خود را احمد بگذار، برایم پسری متولد شد او را احمد نامیدم مدتی بود و بعد از دنیا رفت.

همچنان که در این روایت ملاحظه شد، اسحاق بن اسماعیل قبل از اینکه از حضرت بخواهد برای او دعا کند، امام به او فرمودند تا نام فرزند خود را احمد بگذار.

۲. خبر دادن از گذشته

دسته ای دیگر از روایات خبر از غیب که توسط امام جواد علیه السلام بیان شده است، مرتبط به گذشته می باشد که در ادامه به برخی از روایات اشاره می شود:

الف: دعبل و ملاقات امام جواد علیه السلام

در روایتی که مرحوم کلینی بدان اشاره کرده است، دعبل بر امام رضا علیه السلام وارد شد و به او صله ای دادند اما وی الحمدلله نگفت اما هنگامی که بر امام جواد علیه السلام وارد شد، به او صله دادند و الحمدلله گفت که امام تصریح کرد که گرچه در هنگام مواجهه با پدرم نگفتم، اما الان با یاد تذکر پدرم، الحمد لله گفتم:

عَنْ دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ قَالَ فَقَالَ لَهُ لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَ لِي بِشَيْءٍ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ لِي تَأَدَّبْتُ.

الكليني الرازي، محمد بن يعقوب بن إسحاق (المتوفى ۳۲۹ ق)، الكافي، ج ۱، ص ۴۹۶، صححه وعلق عليه على أكبر الغفاري، ناشر: دار الكتب الاسلامية، تهران، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸هـ.

علی بن حکم می گوید: دعبل بن علی خدمت امام رضا علیه السلام رسید، حضرت دستور داد به او چیزی (صله و عطائی) دهند، او گرفت ولی حمد خدا را نکرد، امام به او فرمود: چرا حمد خدا نکردی؟ [و او

خارج شد]. دعبل می گوید: سپس خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن حضرت دستور داد به من عطائی دهند، من گفتم: الحمد لله، حضرت فرمود: اکنون ادب شدی (یعنی از تذکری که پدرم به تو داد).

در این روایت نیز امام با اشاره به قضیه پدرشان، خبر از گذشته دعبل دادند و تصریح کردند این حمدی که دعبل بیان کرد، به خاطر تذکر امام رضا علیه السلام بوده است.

ب: امام جواد علیه السلام و پرداخت بدهی امام رضا علیه السلام

مطرفی که از امام رضا علیه السلام چهار هزار دینار طلب داشته است، بعد از شهادت حضرت بر این گمان بوده است که پول وی از بین رفته و قرار نیست به او چیزی داده شود اما امام جواد علیه السلام وقتی با او ملاقات کردند، آنچه که وی در ذهنش گذشته بود را به او یاد آوری و قرض پدر بزرگوارشان را ادا کردند چنان چه مرحوم کلینی رحمه الله آورده است:

عَنِ الْمُطَّرَفِيِّ قَالَ: مَضَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِي عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ذَهَبَ مَالِي فَأَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كَانَ غَدًا فَأَتِينِي وَ لِيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَ أَوْزَانٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي مَضَى أَبُو الْحَسَنِ وَ لَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَقُلْتُ نَعَمْ فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَائِيرٌ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ.

الكليني الرازي، محمد بن يعقوب بن إسحاق (المتوفى ۳۲۹ ق)، الكافي، ج ۱، ص ۴۹۷، صححه وعلق عليه على

أكبر الغفاري، ناشر: دار الكتب الاسلامية، تهران، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸هـ.

مطرفی می گوید: امام رضا علیه السلام درگذشت و چهار هزار درهم به من بدهی داشت، با خود گفتم: پولم از بین رفت، سپس امام جواد علیه السلام برایم پیغام داد که فردا نزد من بیا و سنگ و ترازو با خود بیاور من خدمتش رفتم، فرمود: [پدرم] ابو الحسن [امام رضا علیه السلام] درگذشت و تو از او چهار هزار درهم طلب داری؟ گفتم: آری، جانمازی که زیر پایش بود بلند کرد، زیرش دینار های بسیاری بود آنها را به من داد.

در این روایت نیز امام جواد علیه السلام ضمن اشاره به چهار هزار دینار، بدهی امام رضا علیه السلام را

پرداخت کردند بدون آنکه مطرفی چیزی بگوید.

ج: علی بن حدید و ورود او بر امام جواد علیه السلام

محمد بن علی بن حدید و همراهان او که از سفر حج بر می گشتند، دچار راهزنی شدند و اموالشان را

دزدان گرفتند. وقتی بر محضر امام جواد علیه السلام وارد شد، آن حضرت با بیان تعداد نفرات و مبلغی که از

آنان به غارت رفته بود، موجب تعجب علی بن حدید شد چنان چه می گوید:

عَنْ [مُحَمَّدِ بْنِ] عَلِيِّ بْنِ حَدِيدِ الْوُشَا الْكُوفِيِّ قَالَ خَرَجْنَا حَاجِّينَ فَلَمَّا فَضِينَا حَجَّانَا وَ رَجَعْنَا مِنْ مَكَّةَ قُطِعَ عَلَيْنَا الطَّرِيقُ وَ نَحْنُ عِصَابَةٌ مِنْ شَيْعَةِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ كُلُّ مَا كَانَ مَعَنَا فَلَمَّا وَرَدْنَا الْمَدِينَةَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْتَدَأَنِي قَبْلَ مَا أَسْأَلُهُ بِشَيْءٍ فَقَالَ يَا عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ قُطِعَ عَلَيْكُمُ الطَّرِيقُ فِي الْعَرَجِ وَ أُخِذَ مَا كَانَ مَعَكُمْ وَ عَدَدُكُمْ ثَلَاثَةٌ وَ عَشْرُونَ نَفْرًا وَ سَمَانًا بِأَسْمَائِنَا وَ أَسْمَاءِ آبَائِنَا فَقُلْتُ: إِي وَ اللَّهِ يَا سَيِّدِي كُنَّا كَمَا قُلْتَ وَ أَمَرَ لَنَا بِكِسْوَةٍ وَ دَنَائِيرَ كَثِيرَةٍ وَ قَالَ: فَرَّقَهَا عَلَى أَصْحَابِكَ فَإِنَّهَا بَعْدَ مَا ذَهَبَ مِنْكُمْ قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ: فَصِرْتُ بِهَا إِلَى إِخْوَانِي وَ أَصْحَابِي فَفَرَّقْتُهَا عَلَيْهِمْ فَطَلَعَتْ وَ اللَّهُ يَأْزَاءُ مَا أُخِذَ مِنَّا سَوَاءً.

خصیبی، حسین بن حمدان (متوفای ۳۳۴ هـ)، الهدایة الکبری، ص ۳۰۲-۳۰۳، دار النشر: البلاغ، بیروت -

لبنان، سنة الطبع: ۱۴۱۹هـ.

[محمد بن] علی بن حدید و شاء کوفی می گوید: برای انجام حج [از دیار خود] خارج شدیم، هنگامی که

حج ما تمام شد و از مکه بر گشتیم، راه بر ما بسته شد در حالی که ما گروهی از شیعیان ابوجعفر [امام جواد]

علیه السلام بودیم. [راه زنان] هر چه که همراه ما بود از ما گرفتند، هنگامی که وارد بر شهر مدینه شدیم، بر

ابوجعفر علیه السلام وارد شدم و ایشان در ابتدا قبل از اینکه من چیزی سوال کنم، شروع به سخن نمود و

فرمود: ای علی بن حدید در منطقه عرج راه را بر شما بستند و هر آنچه با شما بود را گرفتند در حالی که تعداد

شما بیست و سه نفر بودید و نام های ما و پدرانمان را نامیدید [و صدا زدید]، راوی می گوید: به امام عرض

کردم: بله آقای من به خدا قسم چنین بود که شما فرمودید، ایشان به من امر کرد به لباسی [که در آن] دینار های زیادی بود و سپس امام فرمود: دینار ها را بین یاران تقسیم کن که به تعداد آن مقداری است که از شما [آن دزد ها] بردند. علی بن حدید می گوید: با آن دینار ها به نزد برادران و یارانم رفتم و بین آنها تقسیم کردم و به خدا قسم دیده شد که دینار ها به مقداری بود که [راه زنان] از ما گرفته بودند.

این روایت نیز که حاکی از تعجب علی بن حدید است، خبر امام از وقایع اتفاق افتاده در قبل نسبت به او و همراهان او می باشد و حضرت دقیقاً با علم الهی خویش، می دانستند که چند نفر بوده و چه مبلغی توسط راه زنان از آنان گرفته شده است.

د: خبر از گوسفند گم شده

علی بن جریر نقل کرده است که گوسفند یکی از غلامان آن حضرت گم شده بود که یکی از همسایه های امام را متهم کرد، امام ضمن برخورد با او، خبر دادند که گوسفند وی در فلان منزل رفته است چنان چه مرحوم قطب راوندی نقل کرده است:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَالِسًا وَقَدْ ذَهَبَتْ شَاةٌ لِمَوْلَاةٍ لَهُ فَأَخَذُوا بَعْضَ الْجِيرَانِ يَجْرُونَهُمْ إِلَيْهِ وَ يَقُولُونَ أَنْتُمْ سَرَقْتُمُ الشَّاةَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَلَكُمْ خَلُّوا عَنْ جِيرَانِنَا فَلَمْ يَسْرِقُوا شَاتِكُمْ الشَّاةَ فِي دَارِ فُلَانٍ فَأَذْهَبُوا فَأَخْرَجُوهَا مِنْ دَارِهِ فَخَرَجُوا فَوَجَدُوهَا فِي دَارِهِ وَ أَخَذُوا الرَّجُلَ وَ صَرَبُوهُ وَ خَرَقُوا ثِيَابَهُ وَ هُوَ يَحْلِفُ أَنَّه لَمْ يَسْرِقْ هَذِهِ الشَّاةَ إِلَى أَنْ صَارُوا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَيْحَكُمْ ظَلَمْتُمْ هَذَا الرَّجُلَ فَإِنَّ الشَّاةَ دَخَلَتْ دَارَهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ بِهَا فَدَعَاهُ فَوَهَبَ لَهُ شَيْئًا بَدَلَ مَا خَرِقَ مِنْ ثِيَابِهِ وَ صَرَبَهُ.

الراوندی، قطب الدین (المتوفی ۵۷۳هـ)، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۳۷۶، تحقیق و نشر: مؤسسة الإمام

المهدی علیه السلام - قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ.

علی بن جریر می گوید: نزد ابو جعفر علیه السلام نشسته بودم که گوسفند یکی از غلامان آن حضرت گم شد. آنها همسایه ها را متهم کردند. لذا آنها را گرفته و به طرف امام می کشیدند و می گفتند: شما گوسفند

ما را دزدیده اید. امام جواد علیه السلام فرمود: وای بر شما، همسایگان مرا رها کنید، آنها گوسفند شما را به سرقت نبرده اند، گوسفند شما در خانه فلان شخص می باشد، بروید و آن گوسفند را از خانه او بیرون آورید. آنها رفتند و گوسفند را در آنجا یافتند، صاحب خانه را گرفتند و زدند و لباسهایش را پاره کردند در حالی که او قسم می خورد که گوسفند را ندزدیده است تا اینکه او را نزد امام جواد علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: شما به این مرد ظلم کرده اید؛ چون او از همه جا بی خبر است بلکه گوسفند، خودش وارد خانه او شده است. پس حضرت، آن مرد را دعا کرد و عوض پاره شدن لباسها و کتک خوردنش، مبلغی پول به او داد.

در این گزارش نیز امام جواد علیه السلام دقیقاً فرمودند که گوسفند کجاست و همچنین تصریح فرمودند که گوسفند خودش به خانه فلان فرد رفته است و او دزدی نکرده است.

ه: گفتگوی قاسم بن محسن با امام جواد علیه السلام

قاسم بن محسن که در راه بین مکه و مدینه در حرکت بود، عمامه اش را باد برد که وقتی بر امام جواد علیه السلام وارد شد، آن حضرت عمامه وی را به او بر گرداندند:

مَا رَوَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْمُحَسِّنِ قَالَ: كُنْتُ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ فَمَرَّ بِي أَعْرَابِي ضَعِيفُ الْحَالِ فَسَأَلَنِي شَيْئاً فَرَجَمْتُهُ فَأَخْرَجْتُ لَهُ رَغِيفاً فَنَاولْتُهُ إِيَّاهُ فَلَمَّا مَضَى عَنِّي هَبَّتْ رِيحٌ زَوْبَعَةٌ فَذَهَبَتْ بِعِمَامَتِي مِنْ رَأْسِي فَلَمْ أَرَهَا كَيْفَ ذَهَبَتْ وَ لَا أَيْنَ مَرَّتْ فَلَمَّا دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ صِرْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ بْنِ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لِي يَا قَاسِمُ ذَهَبَتْ عِمَامَتُكَ فِي الطَّرِيقِ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ يَا غُلَامُ أَخْرِجْ إِلَيْهِ عِمَامَتَهُ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ عِمَامَتِي بِعَيْنِهَا قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ صَارَتْ إِلَيْكَ قَالَ تَصَدَّقْتُ عَلَى الْأَعْرَابِي فَشَكَرَهُ اللَّهُ لَكَ وَ رَدَّ إِلَيْكَ عِمَامَتَكَ وَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

الراوندي، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 377، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام

المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

قاسم بن محسن می گوید: در بین مکه و مدینه بودم، فردی بیابانی که بسیار ضعیف بود، بر من عبور کرد و چیزی از من درخواست کرد، دلم نسبت به او رحم آمد و قرص نانی به او دادم و خورد، هنگامی که او

رفت، بادی شدید وزید و عمامه مرا از سرم برد و ندیدم چطوری رفت و به کجا رفت، هنگامی که به مدینه وارد شدم به نزد امام جواد علیه السلام رفتم، به من فرمود: ای قاسم در راه عمامه ات [از سرت] رفت؟ عرض کردم بله، حضرت فرمود: ای غلام، عمامه او را بیاور، او عمامه من را آورد و همانطوری که بود به من داد. به ایشان عرض کردم ای فرزند رسول خدا چگونه عمامه من نزد شماست؟ حضرت فرمود: به آن عربی عنایتی کردی و او خدا را [به خاطر عنایت] تو شکر کرد، خداوند نیز عمامه تو را برگرداند و خداوند پاداش نیکوکاران را از بین نمی برد.

در این گزارش نیز امام جواد علیه السلام علاوه بر برگرداندن عمامه او، تصریح فرمودند که تو به آن فرد احسان کردی بدون اینکه وی برای حضرت توضیح دهد که چه شده بود.

و: عمران بن محمد و زره

عمران بن محمد که به نزد امام جواد علیه السلام آمده بود، فراموش کرده بود که زره برادرش را بیاورد که حضرت به او متذکر شدند:

عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ دَفَعْتُ إِلَى أَخِي دِرْعًا لِأَحْمِلَهَا إِلَيَّ أَبِي جَعَفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَشْيَاءَ فَقَدِمْتُ بِهَا وَ نَسِيتُ الدِّرْعَ. فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أُوَدِّعَهُ قَالَ لِي أَحْمِلِ الدِّرْعَ.

الراوندي، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج1، ص70، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

عمران بن محمد می گوید: برادرم زره ای به من داد تا اینکه آن را با اشیایی دیگر نزد امام جواد علیه السلام ببرم، آنها را بردم ولی زره را فراموش نمودم. وقتی که خواستم با آن حضرت خداحافظی کنم، به من فرمود: زره را بیاور

ز: درخواست پیراهن امام

در روایتی دیگر، همراه نب محمد جریان درخواست پیراهن حضرت برای مادرش را چنین بیان کرده

است:

وَ سَأَلْتَنِي وَالِدَتِي أَنْ أَسْأَلَهُ فَمِيصاً مِنْ ثِيَابِهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ لَيْسَتْ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَجَاءَنِي الْخَبْرُ أَنَّهَا تُؤْفِيَتْ قَبْلَ

عَشْرِينَ يَوْماً.

الراوندى، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 670، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام

المهدى عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

و مادرم از من خواسته بود که از آن حضرت پیراهنی بگیرم، پس پیراهن را خواستم، حضرت فرمود: او

دیگر به آن احتیاجی ندارد. بعد خبر آمد که او بیست روز قبل فوت کرده است.

در روایت دیگری نیز عمران بن محمد چنین بیان می کند:

عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَصَيْتُ حَوَائِجِي وَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ أُمَّ

الْحَسَنِ تُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَ تَسْأَلُكَ تَوْباً مِنْ ثِيَابِكَ تَجْعَلُهُ كَفْناً لَهَا. قَالَ قَدْ اسْتَعْنَتْ عَنْ ذَلِكَ فَخَرَجْتُ وَ لَسْتُ أَدْرِي مَا

مَعْنَى ذَلِكَ فَأَتَانِي الْخَبْرُ بِأَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ يَوْماً أَوْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ.

الراوندى، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 667، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام

المهدى عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

عمران بن محمد اشعری می گوید: بر ابوجعفر ثانی [امام جواد] علیه السلام وارد شدم و حاجتم را بر

آورده ساختم و به ایشان عرض کردم، ام حسن سلام شما را رساند و از شما پیراهنت را خواست تا کفنش قرار

دهد. حضرت فرمود: او بی نیاز است [از اینکه پیراهن را بخواهد]. از محضر ایشان خارج شدم و نمی دانستم

معنی این سخن [که ام حسن از این پیراهن بی نیاز است] چیست. برایم خبر آوردند که او قبل از سیزده و یا

چهارده روز پیش از دنیا رفته است [و این همان سخن حضرت است که فرمود از این پیراهن بی نیاز شده است].

در این سه روایت آخر نیز امام جواد علیه السلام به دو قضیه مهم اشاره فرمودند: ۱. فراموشی زره توسط عمران؛ ۲. عدم احتیاج مادر او به پیراهن امام چرا که او از دنیا رفته بود.

۳. خبر دادن از حال

دسته ای از روایاتی که اخبار غیبی امام جواد سلام الله علیه را به اثبات می رساند، خبر های آن حضرت مربوط به اتفاقات و اشخاص در حال حاضر می باشد که به برخی از موارد اشاره می شود:

الف: برطرف شدن شک

ابن اورمه که حامل مقداری از هدایا و اموال مردم به نزد امام جواد علیه السلام بوده است، در مورد اموال زنی که مال خود را به او سپرده بود و با پاسخی عجیب مواجه شده بود که همین مساله باعث تعجب وی شده بود:

عَنِ ابْنِ أَوْرَمَةَ قَالَ حَمَلْتُ إِلَى امْرَأَةٍ شَيْئًا مِنْ حُلِيِّ وَ شَيْئًا مِنْ دَرَاهِمٍ وَ شَيْئًا مِنْ ثِيَابٍ. فَتَوَهَّمْتُ أَنْ ذَلِكَ كُلُّهُ لَهَا وَ لَمْ أَسْأَلْهَا أَنْ لِيَعْرِهَا فِي ذَلِكَ شَيْئًا فَحَمَلْتُ ذَلِكَ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَ بَضَاعَاتٍ لِأَصْحَابِنَا. وَ كَتَبْتُ فِي الْكِتَابِ أَنِّي قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ مِنْ قَبْلِ فَلَانَةَ كَذَا وَ مِنْ قَبْلِ فَلَانٍ كَذَا وَ مِنْ قَبْلِ فَلَانٍ وَ كَذَا. فَخَرَجَ فِي التَّوْقِيعِ قَدْ وَصَلَ مَا بَعَثْتُ مِنْ قَبْلِ فَلَانٍ وَ فَلَانٍ وَ مِنْ قَبْلِ الْمَرَاتَيْنِ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْكَ وَ رَضِيَ عَنْكَ وَ جَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. فَلَمَّا رَأَيْتُ ذِكْرَ الْمَرَاتَيْنِ شَكَكْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ غَيْرُ كِتَابِهِ وَ أَنَّهُ قَدْ عَمِلَ عَلَى دُونِهِ لِأَنِّي كُنْتُ فِي نَفْسِي عَلَى يَقِينٍ أَنَّ الَّذِي دَفَعْتُ إِلَى الْمَرَأَةِ كَانَ كُلُّهُ لَهَا وَ هِيَ مَرَأَةٌ وَاحِدَةٌ فَلَمَّا رَأَيْتُ فِي التَّوْقِيعِ امْرَأَتَيْنِ اتَّهَمْتُ مُوَصِّلَ كِتَابِي. فَلَمَّا انْصَرَفْتُ إِلَى الْبِلَادِ جَاءَنِي الْمَرَأَةُ فَقَالَتْ هَلْ أَوْصَلْتَ بَضَاعَتِي. قُلْتُ نَعَمْ قَالَتْ وَ بَضَاعَةَ فَلَانَةَ. قُلْتُ وَ كَانَ فِيهَا لِيَعِيرِكَ شَيْءٌ قَالَتْ نَعَمْ كَانَ لِي فِيهَا كَذَا وَ لِأُخْتِي فَلَانَةَ كَذَا. قُلْتُ بَلَى قَدْ أَوْصَلْتُ ذَلِكَ وَ زَالَ مَا كَانَ عِنْدِي.

الراوندى، قطب الدين (المتوفى ٥٧٣هـ)، الخرائج والجرائح، ج ١، ص ٣٨٦، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام

المهدى عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ.

ابن اورمه می‌گوید: زنی مقداری از اشیای زینتی و مقداری درهم و مقداری پارچه به من داد که خدمت امام جواد علیه السلام ببرم و من گمان کردم که همه این چیزها برای خود اوست. از این رو نپرسیدم که تنها مال اوست یا دیگری هم با او شریک است. آن را با چیزهای دیگری که از شیعیان به من سپرده بودند، به مدینه آوردم. آنگاه در نامه‌ای که به آن حضرت نوشتم، شرح دادم که از طرف فلانی این مقدار، و از طرف فلان شخص این مقدار و همین طور. امام در جواب نوشته بود که از جانب فلان و فلان، و همچنین از جانب آن دو زن آنچه فرستاده بودی به ما رسید، خدا از تو قبول کند و از تو راضی شود و تو را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد. هنگامی که من ذکر آن دو زن را در نامه دیدم، شک نمودم که این نامه، احتمالاً نامه آن حضرت نباشد و گمان کردم که آن را خادمین آن حضرت نوشته‌اند؛ چون یقین داشتم که آن زنی که مال را به من سپرد، یک زن بیشتر نبود، وقتی که اسم دو زن را دیدم، آورنده نامه ام را متهم کردم. بعد از آن که به شهر خودم برگشتم، آن زن نزد من آمد و گفت: آیا مال مرا به مدینه رساندی؟ گفتم: آری. گفت: مال فلان زن را چطور؟ گفتم: مگر غیر از تو، زن دیگر هم چیزی فرستاده بود؟ گفتم: آری، برای من این مقدار بود و برای فلان خواهرم نیز این مقدار [که من همه را به او یک جا داده بودم]. گفتم: آری، آن را هم رساندم، این چنین بود که شک من برطرف گردید.

در این روایت نیز امام جواد علیه السلام بدون اینکه ابن اورمه اشاره ای داشته باشد، از خزانه علم غیب خود تصریح فرمودند که اموال آن دو زن نیز رسیده است که راوی حتی شک می‌کند و بعدا که به شهر خود رسید، با پرس و جوی آن یک زن، شکش به یقین تبدیل شد.

ب: اوصاف یک کنیز

محمد بن فرج قضیه خرید کنیزی را به دستور امام جواد علیه السلام را چنین بیان می‌کند:

و روی عن محمد بن الفرّج و غیره قال: دعانی أبو جعفر علیه السلام فأعلمنی ان قافلة قد قدمت و فیها نخاس معه رقیق و دفع إلى صرّة فیها ستون دینارا و وصف لی جاریة معه بحلیتها و صورتها و لباسها و أمرنی بابتیاعها فمضیت و اشتیرتها بما استلم و کان سومها بها ما دفعه الی.

مسعودی، علی بن حسین (متوفای ۳۴۶ق)، اثبات الوصیة، ص ۲۲۸، دار النشر: انصاریان، الطبعة الثالثة، ایران

- قم، ۱۳۸۴ش-۴۲۶ق.

از محمد بن فرج و غیر او روایت شده که امام جواد علیه السلام مرا خواست، فرمود: کاروانی آمده که در بین آن يك نفر برده فروش است که همراهش برده ای است. امام جواد علیه السلام کیسه پولی به من دادند که شصت دینار در آن بود، نشانی صورت و لباس آن کنیز را به من داد، مرا مأمور کرد که او را خریداری نمایم. من رفتم آن کنیز را به قیمتی که بردهفروش گفت خریدم، قیمت آن کنیز، همان مبلغی بود که امام علیه السلام به من داده بود.

با دقت در متن این گزارش، امام علیه السلام خبر رسیدن قافله همراه با مشخصات کنیز را که بعدا او جمانه مادر امام هادی علیه السلام بوده است را به محمد بن فرج دادند و دقیقا همانی بود که امام فرموده بود. نکته مهم نیز این است که حتی پولی که امام به محمد داده بود، همان مبلغی بود که توسط برده فروش بیان شده بود نه کمتر و نه بیشتر.

۴. خبر دادن از آینده

دسته ای دیگر از خبر های غیبی جواد الائمه علیه السلام مربوط به اتفاقاتی است که در آینده قرار است

رخ دهد و هنوز به مرحله ظهور نرسیده است که به برخی از موارد اشاره می شود:

الف: خبر از باتلاق

راوی نقل می کند که در مسیری بودیم که امام جواد علیه السلام به غلام خود دستور داد تا دم اسبشان را گره بزند، افرادی که همراه ما بودند گفتند این چه کاری است و نیازی به این کار نیست اما در ادامه پی به حکمت کار امام بردند چنان چه آمده است:

لَمَّا تَوَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اسْتِقْبَالِ الْمُؤْمِنِ إِلَى نَاحِيَةِ الشَّامِ أَمَرَ أَنْ يَعْقَدَ ذَنْبُ دَابَّتِهِ وَ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ شَدِيدِ الْحَرِّ لَا يَوْجَدُ الْمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ مَعَهُ لَا عَهْدَ لَهُ بِرُكُوبِ الدَّوَابِّ أَى مَوْضِعِ عَقْدِ ذَنْبِ الْبُرْدُونِ هَذَا. قَالَ فَمَا مَرَرْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى ضَلَلْنَا الطَّرِيقَ بِمَكَانٍ كَذَا وَ وَقَعْنَا فِي وَحْلِ كَثِيرٍ فَفَسَدَ ثِيَابُنَا وَ مَا مَعَنَا وَ لَمْ يَصْبُهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ.

الراوندى، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 2، ص 669، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

صالح بن داود يعقوبى نقل کرده است: وقتی امام جواد علیه السلام تصمیم گرفت که به استقبال مأمون برود، در منطقه ای از شام به غلام خود دستور داد تا دم [اسب] سواریش را ببندد و آن روز، روزی بسیار گرم بود که آب پیدا نمی شد، یکی از همراهان امام گفت: ایشان به سواری وارد نیست و نمی داند چه وقت دم سواری را می بندند حالا وقت این کار نیست. راوی می گوید: هنوز مسافتی نپیموده بودیم که در فلان محل راه را گم کردیم داخل يك باتلاق شدیم که لباسها و اسبابهایمان آلوده و خراب شد اما ایشان کمترین آسیبی از آنچه ما گرفتار شدیم، ندید.

از آنجائی که دم سواری که به احتمال زیاد اسب بوده و بلند می باشد، با چرخاندن به نزدیک زمین می رسد و به سواره نیز برخورد می کند و از طرفی این گروه نیز وارد در باتلاقی شده بودند، چون غلام حضرت دم اسب را بسته بود، باعث شده بود که لباس امام مانند بقیه کثیف نشود و این پیش بینی امام برای اطرافیان نیز

عجیب بوده است که حتی برخی در ابتدا می گفتند امام به سواری مسلط نیست اما بعداً حکمت دستور آن حضرت را فهمیدند.

ب: گم کردن مسیر در راه شام

از جمله اخبار غیبی امام جواد علیه السلام، سخن آن حضرت به گروهی بود که در مسیر شام بودند

چنان چه راوی نقل می کند:

رَوَى أَنَّ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَنَا يَوْمًا وَ نَحْنُ فِي ذَلِكَ الْوَجْهِ أَمَا إِنَّكُمْ سَتَضِلُّونَ الطَّرِيقَ بِمَكَانٍ كَذَا وَ تَجِدُونَهَا فِي مَكَانٍ كَذَا بَعْدَ مَا يَذْهَبُ مِنَ اللَّيْلِ كَذَا فَقُلْنَا مَا عَلِمْنَا هَذَا وَ لَا بَصَرَ لَهُ بِطَرِيقِ الشَّامِ فَكَانَ كَمَا قَالَ.

الراوندى، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 2، ص 670، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام

المهدى عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

روایت شده که امام جواد علیه السلام روزی به ما فرمود: شما در فلان روز راه را گم می کنید، در فلان

مکان و در فلان محل به راه برمی گردید، [راوی می گوید] مقداری از شب گذشته بود، گفتم او به راه های شام

وارد نیست، همان طوری که فرموده بود پیش آمد [و راه را گم کردیم].

این نقل نیز به صراحت بیان کرد که امام جواد سلام الله علیه از وقایعی که در آینده قرار بود اتفاق بیافتد

خبر دادند و اتفاقاً چنین شد و راوی تصریح دارد که ما گمان نمی کردیم چنان شود، اما شد.

ج: خبر از بچه اسب با ویژگی های خاص

روایتی را ابراهیم بن سعید از پیشگوئی امام جواد علیه السلام نسبت به زایمان اسبی چنین بیان می

کند:

قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ مَرَّتْ بِنَا فَرَسٌ أَنْثَى، فَقَالَ: هَذِهِ تَلِدُ اللَّيْلَةَ

فُلُوءًا أَبْيَضَ النَّاصِيَةِ، فِي وَجْهِهِ غُرَّةٌ. فَاسْتَأْذَنَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ مَعَ صَاحِبِهَا، فَلَمْ أَزَلْ أُحَدِّثُهُ إِلَى اللَّيْلِ حَتَّى أَتَتْ الْفَرَسُ بِفُلُوءٍ

كَمَا وَصَفَ مَا فِيهِ. وَ عُدْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ سَعْدٍ، شَكَكْتَ فِيَمَا قُلْتُ لَكَ بِالْأَمْسِ؟ إِنَّ التِّي فِي مَنْزِلِكَ حُبْلَى تَأْتِيكَ
بِابْنِ أَعْوَرَ. فَوَلِدٌ لِي مُحَمَّدٌ وَ كَانَ أَعْوَرَ.

الطبري، ابى جعفر محمد بن جرير بن رستم (متوفى قرن پنجم)، دلائل الامامة، ص ۳۹۸، تحقيق: قسم

الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، ناشر: مركز الطباعة والنشر فى مؤسسة البعثة، قم، چاپ: الأولى ۱۴۱۳هـ.

ابراهيم بن سعيد نقل کرده است: خدمت امام جواد عليه السلام نشستہ بودم که اسب ماده ای رد شد، حضرت فرمود: این اسب، امشب کره اسبی که پیشانی سفید دارد و در چهره اش خالی سفیدی است می زاید. اجازه گرفته از خدمتشان مرخص شدم و با صاحب اسب رفتم، پیوسته با او بودم تا شب شد همان طوری که امام فرموده بود، کره ای زائید. برگشتم خدمت ایشان، به من فرمود: در باره چیزی که دیروز به تو گفتم شك کردی؟ [همچنین امام فرمود بدان] زنی که در خانه داری، آبستن است و پسری خواهد زائید چشمش کور است، [ابراهيم بن سعيد می گوید] به خدا قسم پسر محمد از همان زن متولد شد که چشمش کور بود. در این نقل نیز امام جواد عليه السلام علاوه بر خبر از زایمان آن اسب، اشاره کردند که ابراهيم بن سعيد نیز صاحب فرزند می شود که کور است و همانی شد که امام فرمودند.

د: پیش بینی از فراوانی باران

راوی از قول برخی از اهالی مدینه داستانی را چنین بیان می کند:

حدَّثني بعض المدینيين أنَّهم كانوا يدخلون على أبي جعفر عليه السلام و هو نازل في قصر أحمد بن يوسف يقولون له: يا أبا جعفر، جعلنا فداك، قد تهيأنا و تجهزنا و لا نراك تهم بذلك؟! قال لهم: «لستم بخارجين حتى تغتربوا الماء بأيديكم من هذه الأبواب التي ترونها». فتعجبوا من ذلك أن يأتي الماء من تلك المكثرة، فما خرجوا حتى اغتربوا بأيديهم منها.

ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، (متوفای ۵۶۶هـ)، الثاقب فی المناقب، ص ۵۱۸، محقق / مصحح: علوان،

نبیل رضا، دار النشر: انصاریان، الطبعة: الثالثة، قم - ایران، سنة الطبع: ۱۴۱۹هـ .

برخی از اهالی مدینه برایم نقل کردند که آنان بر امام جواد علیه السلام وارد شدند در حالی که ایشان در قصر احمد بن یوسف بود و به حضرت عرض کردند: ای ابا جعفر، فدایت شویم، ما آماده شده و تجهیز شده ایم اما شما هیچ اهمیتی نمی دهید [و مانند ما حاضر نشده اید] امام به آنان فرمود: شما خارج نمی شوید تا اینکه آب را با دستانتان جمع کنید در حالی که از این درب هایی که می بینید بالا می آید. آنان از اینکه آب اینقدر بالا بیاید تعجب کردند، وقتی خارج شدند، [دیدند آب بالا آمده] و دستانشان پر آب شد [و گفته امام محقق شد].

در این سخن اهالی مدینه نیز به خوبی روشن گردید که امام جواد علیه السلام از بالا آمدن آب باران پیشگویی کردند و چنین شد.

ه: دینار های با برکت

مرحوم ابن حمزه طوسی روایتی را پیرامون دینار های مرد خراسانی در ملاقاتش با امام جواد علیه السلام چنین بیان کرده است:

و رواه عامّة أصحابنا، قال: إنّ رجلاً خراسانیا أتى أبا جعفر علیه السلام بالمدينة فسلمّ علیه، و قال: السلام عليك يا ابن رسول الله. و كان واقفياً، فقال له: «سلام» و أعادها الرجل فقال: «سلام» فسلمّ الرجل بالإمامة، قال: قلت في نفسي: كيف علم أنّي غير مؤتم به و أنّي واقف عنه؟! قال: ثمّ بكى و قال: جعلت فداك هذه كذا و كذا دینارا فاقبضها، فقال له أبو جعفر علیه السلام: «قد قبلتها؛ فضمّها إليك». فقال: إنّی خلفت صاحبتي و معها ما یکفیها و یفضل عنها. فقال: «ضمّها إليك فإنّك ستحتاج إليها» مرارا. قال الرجل: ففعلت و رجعت، فإذا طرّار قد أتى منزلی فدخله و لم یترك شیئا إلاّ أخذه، فكانت تلك الدنانیر هی التي تحمّلت بها إلى موضعی.

ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، (متوفای ۵۶۶هـ)، الثاقب فی المناقب، ص ۵۱۹، محقق / مصحح: علوان،

نبیل رضا، دار النشر: انصاریان، الطبعة: الثالثة، قم - ایران، سنة الطبع: ۱۴۱۹هـ .

قضیه ای که عموم اصحاب ما نقل کرده اند که مردی از اهالی خراسانی به نزد امام جواد علیه السلام آمد و به ایشان عرض کرد: سلام علیکم ای پسر رسول خدا، امام در جواب فرمود: سلام آن مرد که از واقفی ها بود [مجدد] به امام عرض کرد سلام و مرد [مجدد] عرض کردم سلام ای امام. آن مرد خراسانی می گوید: پیش خودم گفتم که او از کجا می داند من امامت او را قبول ندارم و واقفی هستم؟ راوی می گوید: سپس آن مرد گریه کرد و به امام عرض کرد: این مقدار دینار را بگیر، امام فرمود: من گرفتم [و همان دینار ها را] به او داد. مرد عرض کرد: من نزد خانواده ام دینار هایی گذاشتم حتی بیشتر از اینها [و به این دینار ها احتیاج ندارم]. امام فرمود: اینها را به تو دادم که به زودی به اینها بسیار احتیاج پیدا می کنی. آن مرد خراسانی می گوید: انجام دادم [یعنی دینار ها را گرفتم] و برگشتم، دزدی به خانه ام آمد و همه چیز ها را برد جز آن دینار هایی که امام به من داده بود [که نزد من بود و باقی مانده بود و این چنین سخن امام برایم روشن شد].

در این گزارش نیز امام ضمن بخشیدن آن دینار ها به همان فرد، به او خبر دادند که به زودی به اینها احتیاج پیدا خواهی کرد و این چنین شد که دزد تمام وسایل خانه او را برد و همان دینار ها که نزدش باقی مانده بود، مورد استفاده فرد قرار گرفت و این چنین به حکمت امام پی برد هر چند در ابتدا نمی خواست قبول کند اما بعد از قبول، مساله بر او روشن شد.

و: خرید کنیز و خبر امام

سید بن طاووس به سند خود از قول صالح بن عطیه قضیه ای را چنین بیان کرده است:

وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ فِي كِتَابِ الدَّلَائِلِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى صَالِحِ بْنِ عَطِيَّةَ قَالَ: حَجَجْتُ فَشَكَوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ يَعْنِي الْجَوَادَ الْوَحْدَةَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا إِنَّكَ لَا تَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ حَتَّى تَشْتَرِيَ جَارِيَةً تُرْزِقُ مِنْهَا ابْنًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَهْوَى أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ قَالَ نَعَمْ اغْتَرِضْ فَإِذَا عُرِضَتْ فَأَعْلِمْنِي قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَدْ عُرِضَتْ قَالَ أَذْهَبَ فَكُنْ فِي السُّوقِ حَتَّى أُوْفِيكَ فَصَرْتُ إِلَى دُكَّانِ نَحَّاسٍ أَنْتَظِرُهُ حَتَّى وَافَى ثُمَّ مَضَى فَصَرْتُ مَعَهُ فَقَالَ قَدْ رَأَيْتَهَا فَإِنْ أَعْجَبَتْكَ فَاشْتَرِهَا عَلَيَّ أَنْهَا قَصِيرَةٌ الْعُمُرِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا أَصْنَعُ بِهَا قَالَ قَدْ

قُلْتُ لَكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ صِرْتُ إِلَى صَاحِبِهَا فَقَالَ الْجَارِيَةُ مَحْمُومَةٌ وَ لَيْسَ بِهَا مَرَضٌ وَ عُدْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْعَدِ وَ سَأَلْتُهُ فَقَالَ قَدْ دَفَنْتُهَا الْيَوْمَ فَأَتَيْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ أَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ فَقَالَ اعْتَرِضْ فَأَعْتَرَضْتُ وَ أَعْلَمْتُهُ فَأَمَرَنِي أَنْ أُنْتَظِرَهُ فَصِرْتُ إِلَى دُكَّانِ النَّخَاسِ فَرَكِبَ وَ مَرَّ بِنَا فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ اشْتَرِهَا فَقَدْ رَأَيْتَهَا فَاشْتَرَيْتَهَا وَ صَبَرْتُ عَلَيْهَا حَتَّى طَهَّرْتُ فَوَقَعْتُ عَلَيْهَا فَوَلَدَتْ لِي مُحَمَّدًا ابْنِي.

ابن طاووس، علی بن موسی (متوفای ۶۶۴هـ)، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۲۳۳، دار النشر: دار

الذخائر، الطبعة: الاولى، قم - ایران، ۱۳۶۸هـ .

آنچه که به سند ما حمیری در کتاب الدلائل با سند خودش از صالح بن عطیه نقل کرده است که هنگامی که حج را به جا آوردم، از تنهایی [و نداشتن فرزند] به امام شکایت کردم. امام فرمود: از حرم خارج نشو تا کنیزی بخری تا برایت فرزند پسری بیاورد. به حضرت عرض کردم: فدایتان شوم، آیا می شود آن را به من نشان دهی؟ حضرت فرمود: برو انتخاب کن و من رفتم و کنیزی را انتخاب کردم و به ایشان گفتم [که انتخاب کردم] و به من بفرما [که چطور است]. حضرت فرمود: برو بازار و به مغازه برده فروش تا من بیاییم. صالح رفت و نزد مغازه ایستاده بود و منتظر امام بود تا اینکه ایشان بیاید [امام آمد] و رفت و منم به دنبال ایشان رفتم و امام فرمود: [کنیز را] دیدم، اگر دوست داری بخر ولی او عمرش کوتاه است، به امام عرض کردم: چه کنم؟ امام فرمود: همانی که به تو گفتم. صالح می گوید: فردا که شد، به نزد صاحب آن کنیز رفتم [تا آن را بخرم]، صاحبش گفت: کنیز تب کرده است و مریضی خاصی ندارد. فردا به نزد صاحب کنیز آمدم و سراغش را گرفتم، گفت: امروز او را دفن کردم [و در اثر همان تب مُرد]، صالح می گوید: مجدد به نزد امام آمدم و به ایشان خبر دادم، امام فرمود: کنیز [دیگری] انتخاب کن و بعد از انتخاب به ایشان خبر دادم و منتظرشان بودم، ایشان به مغازه صاحب آن کنیز آمد [آن کنیز را دید و] سوار شد و از نزد ما رفت، [بعد از] ایشان رفتم، حضرت فرمود: من کنیز را دیدم، آن را بخر. آن را خریدم و منتظر ماندم تا [از عادت ماهانه] پاک شود، با او همبستر شدم و پسر محمد را برایم به دنیا آورد.

در این گزارش نیز امام جواد علیه السلام علاوه بر اینکه فرمودند عمر کنیز اولی کوتاه است و چنین شد، نسبت به کنیز دومی توصیه به خرید آن کردند که صالح آن را خرید و بعدا خداوند فرزند پسری به او روزی کرد و این چنین دو سخن امام در این قضیه به واقع پیوست که حاکی از علم الهی آن حضرت می باشد.

ز: شب خارج نشوید

روایت جالبی را امیه بن علی از توصیه امام جواد علیه السلام مبنی بر عدم خروج شبانه آنان که به قصد خداحافظی به نزد ایشان رفته بودند نقل کرده است:

عَنْ أُمِيَّةَ بِنِ عَلِيِّ الْقَيْسِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَحَمَادُ بْنُ عَيْسَى عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ لِنُودَعَهُ فَقَالَ لَنَا لَا تَخْرُجَا أَقِيمَا إِلَيَّ عِدِّي قَالَ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ حَمَادُ أَنَا أَخْرَجُ فَقَدْ خَرَجَ ثَقَلِي قُلْتُ أَمَا أَنَا فَأَقِيمِي. قَالَ فَخَرَجَ حَمَادٌ فَجَرَى الْوَادِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَغَرِقَ فِيهِ وَ قَبْرُهُ بِسِيَالَةَ.

الراوندي، قطب الدين (المتوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 2، ص 667، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

امیه بن علی قیسی می گوید: من و حماد بن عیسی در مدینه بر امام جواد علیه السلام وارد شدیم تا اینکه از ایشان خداحافظی کنیم. حضرت به ما فرمود: امروز نروید و تا فردا بمانید. وقتی که از نزد آن حضرت بیرون آمدیم، حماد گفت: بارهای من رفته است و من نیز باید بروم، ولی من گفتم نمی‌روم و می‌مانم، حماد رفت و آن شب سیل آمد و او در آن غرق شد و قبر او نیز در همان سیل‌گاه واقع شد.

در این گزارش امیه بن علی، خبر امام جواد علیه السلام از منع آنان از رفتن در شب به وقوع پیوست و او متوجه شد اینکه امام فرمود شب نروید، حکمتش چه بوده است.

ح: رهایی اباصلت از زندان

بعد از شهادت امام رضا علیه السلام، اباصلت هروی توسط مامون به زندان افکنده شد و یک سالی در زندان بود که ضمن توسل به اهل بیت علیهم السلام، توسط امام جواد علیه السلام از زندان آزاد شد:

فَأَمَرَ بِحَبْسِي وَ دَفَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ فَحَبِسْتُ سَنَةً وَ ضَاقَ عَلَيَّ الْحَبْسُ وَ سَهَرْتُ اللَّيْلَ فَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ
 بِدُعَاءٍ ذَكَرْتُ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ بِحَقِّهِمْ أَنْ يَفْرَجَ عَنِّي فَلَمْ أَسْتَتِمَّ الدُّعَاءَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ
 عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الصَّلْتِ ضَاقَ صَدْرُكَ فَقُلْتُ إِي وَ اللَّهُ قَالَ قُمْ فَأَخْرُجْ ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ إِلَى الْقَيْودِ الَّتِي
 كَانَتْ عَلَيَّ فَفَكَهَهَا وَ أَخَذَ بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي مِنَ الدَّارِ وَ الْحَرَسَةَ وَ الْغَلْمَةَ يَزُونِي فَلَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَكْلُمُونِي وَ خَرَجْتُ مِنْ
 بَابِ الدَّارِ ثُمَّ قَالَ امْضِ فِي وَدَائِعِ اللَّهِ فَإِنَّكَ لَنْ تَصِلَ إِلَيْهِ وَ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ أَبَدًا قَالَ أَبُو الصَّلْتِ فَلَمْ أَلْتَقِ مَعَ الْمَأْمُونِ إِلَى
 هَذَا الْوَقْتِ.

الصدوق، محمد بن علي بن الحسين (المتوفى ۳۸۱ ق)، الأمالي، ص ۷۶۲، تحقيق و نشر: قسم الدراسات

الاسلامية - مؤسسة البعثة - قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ.

ابا صلت می گوید: او [مامون] دستور داد مرا به زندان ببرند و حضرت رضا علیه السلام را به خاک
 سپارند. مدت يك سال در حبس به سر بردم و بر من در زندان بسیار سخت می گذشت، شبی خوابم نبرد و
 بیدار ماندم و به درگاه خدا رفتم و به دعا و زاری مشغول شدم و به دعائی که در آن حال محمد و آل محمد را
 ذکر می کردم و بحق آنان از خداوند رهایی می خواستم، شروع کردم؛ هنوز دعایم به اتمام نرسیده بود که ناگاه
 دیدم ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام بر من وارد شده و فرمود: ای ابا صلت سینه ات تنگ شده است و
 حوصله ات تمام گشته؟

عرض کردم: آری به خدا سوگند. فرمود: برخیز و با من بیرون بیا، آنگاه دست مبارکش را به غل و
 زنجیرهایی که بر من بود، زده و همه از من برداشته شد [و باز شد]، دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، در
 حالی که پاسبانان و غلامان مرا می دیدند [ولی به برکت ایشان] قدرت سخن گفتن نداشتند، من از در خارج
 شدم، بعد از آن ایشان به من فرمود: برو به امان خدا، بدان که تو هرگز با مأمون روبرو نمی شوی، و او هم تو را
 نخواهد یافت. ابو الصلت می گوید: تاکنون مأمون به من دست نیافته است.

در این گزارش اباضت که خود از ملازمین حضرت رضا علیه السلام بوده است و به جرم محبت آن حضرت به زندان افکنده شد، علاوه بر توسل به اهل بیت علیهم السلام، امام از سختی وی به او خبر دادند و اباضت را نیز از زندان آزاد کردند.

ط: دعا برای ریان بن شبيب

خیران خادم، به محضر امام جواد علیه السلام مشرف شده بود و ریان به او گفته بود به محضر امام عرض کن که برای من و پسر من دعا کند که امام فقط برای خود ریان دعا کردند. این مساله بر خیران عجیب به نظر رسید و نمی دانست چرا امام برای فرزند او دعا نمی کند که خادم امام، از علت دعای حضرت او را چنین آگاه کرد:

حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ خَيْرَانَ الْخَادِمِ الْقَرَّاطِيِّ قَالَ: حَجَجْتُ أَيَّامَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ سَأَلْتُهُ عَنْ بَعْضِ الْخَدَمِ وَ كَانَتْ لَهُ مَنزِلَةٌ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يُوَصِّلَنِي إِلَيْهِ فَلَمَّا سِرْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ قَالَ لِي تَهَيَّأْ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَمْضِيَ إِلَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَضَيْتُ مَعَهُ فَلَمَّا أَنْ وَافَيْنَا الْبَابَ قَالَ سَاكِنٌ فِي حَائُوتٍ فَاسْتَأْذَنَ وَ دَخَلَ فَلَمَّا أَبْطَأَ عَلَى رَسُولِهِ خَرَجْتُ إِلَى الْبَابِ فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَأَخْبَرُونِي أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ وَ مَضَى فَبَقِيْتُ مُتَّخِرًا فَإِذَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ مِنَ الدَّارِ فَقَالَ أَنْتَ خَيْرَانُ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ لِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ - فَإِذَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ عَلَى دُكَّانٍ لَمْ يَكُنْ فُرْشٌ لَهُ مَا يَقْعُدُ عَلَيْهِ فَجَاءَ غُلَامٌ بِمُصَلًى فَأَلْقَاهُ لَهُ فَجَلَسَ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ تَهَيَّبْتُهُ وَ دَهَشْتُ فَذَهَبْتُ لِأَضْعَدَ الدُّكَّانَ مِنْ غَيْرِ دَرَجَةٍ فَأَشَارَ إِلَيَّ مَوْضِعَ الدَّرَجَةِ فَصَعِدْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ مَدَّ إِلَيَّ يَدَهُ فَأَخَذْتُهَا وَ قَبَّلْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِهِ وَ أَقْعَدَنِي بِيَدِهِ فَأَمْسَكْتُ يَدَهُ مِمَّا دَخَلَنِي مِنَ الدَّهْشِ فَتَرَكَهَا فِي يَدِي فَلَمَّا سَكَنْتُ خَلَيْتُهَا فَسَاءَلَنِي وَ كَانَ الرَّيَّانُ بْنُ شَبِيبٍ قَالَ لِي إِنْ وَصَلْتَ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُلْتَ لَهُ مَوْلَاكَ الرَّيَّانُ بْنُ شَبِيبٍ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَسْأَلُكَ الدُّعَاءَ لَهُ وَ لَوْلِيهِ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَدَعَا لَهُ وَ لَمْ يَدْعُ لَوْلِيهِ فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ فَدَعَا لَهُ وَ لَمْ يَدْعُ لَوْلِيهِ فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ ثَالِثًا فَدَعَا لَهُ وَ لَمْ يَدْعُ لَوْلِيهِ فَوَدَّعْتُهُ وَ قُمْتُ فَلَمَّا مَضَيْتُ نَحْوَ الْبَابِ سَمِعْتُ كَلَامَهُ وَ لَمْ أَفْهَمْ

قَالَ وَ خَرَجَ الْخَادِمُ فِي أَثَرِي فَقُلْتُ لَهُ مَا قَالَ سَيِّدِي لَمَّا قُمْتُ فَقَالَ لِي مَنْ هَذَا الَّذِي يَرَى أَنْ يَهْدِيَ نَفْسَهُ هَذَا وُلِدَ فِي بِلَادِ الشُّرْكِ فَلَمَّا أُخْرِجَ مِنْهَا صَارَ إِلَيَّ مَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْهُمْ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ هَذَا.

الكشي، محمد بن عمر (المتوفى ۳۵۰ ق)، اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ج ۲، ص ۸۶۷، لشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي، تصحيح وتعليق: المعلم الثالث ميرداماد الاستربادي، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، تاريخ الطبع: ۱۴۰۴ هـ.

خيران خادم می گوید: در زمان امام جواد علیه السلام عازم حج شدم و حال ایشان را از خدمتکاری که نزد آن حضرت موقعیتی داشت، پرسیدم و درخواست کردم مرا خدمت ایشان ببرد. وقتی به مدینه رسیدیم، گفت: آماده باش که من تصمیم دارم خدمت امام جواد علیه السلام بروم. من هم با او رفتم، به درب خانه که رسیدیم گفت درب دکانی باش. خودش اجازه گرفت و داخل شد، مدتی گذشت، کسی به دنبال من نیامد، رفتم درب خانه و جویای آن غلام شدم که گفتند خارج شد و رفت، من متحیر ماندم؛ در همین بین، خادمی خارج شد و پرسید: تو خیران هستی؟ گفتم آری. گفت داخل شو. وارد شدم امام جواد علیه السلام بالای يك سکوی بلند ایستاده بود که فرشی برای نشستن نداشت، غلامی با جا نمازی آمد و آن را پهن کرد، امام نشست.

همین که چشمم به ایشان افتاد، هیبت و مقامش چنان مرا فرا گرفت که ترسیدم، خواستم بالای سکو بروم بی آنکه پانم بر روی پلکان بگذارم، امام اشاره کرد که پلکان آنجا است بالا رفته، سلام کردم دست خود را به طرف من دراز کرد، گرفتم و بوسیدم و بر روی صورت خود گذاشتم با دست خود مرا نشاند، از هیبتی که مرا گرفته بود من دست ایشان را رها نکردم امام نیز دست خود را نکشید همین که حالت وحشت از دلم رفت رها کردم و از حالم جویا شد.

راوی می گوید: ریان بن شبيب گفته بود وقتی خدمت آن حضرت رسیدی عرض کن غلامت ریان سلام رسانده و تقاضا دارد برای او و فرزندش دعا بفرمائید. من خدمت ایشان عرض کردم، آن حضرت برای ریان دعا

کرد ولی از دعا برای فرزندش خودداری نمود، باز دو مرتبه اظهار کردم برای ریان دعا کردند و چیزی در مورد فرزندش نفرمود، مرتبه سوم نیز تکرار کردم برای ریان تنها دعا کرد. خداحافظی نموده خارج شدم.

درب خانه که رسیدم صدای امام را شنیدم که چیزی می فرمود ولی فرمایش ایشان را نفهمیدم. خادم دنبال من آمد، گفتم مولایم موقع آمدن من چه فرمود؟ گفت: فرمود این کیست که مایل است خود را هدایت کند، این پسر [ریان بن شبیب] در بلاد شرك متولد شد از آنجا هم که خارج شد، جزء کسانی گردید که از آنها [مشرکین] بدتر بودند، اگر خدا می خواست هدایتش می کرد [و دعای من در حقش بی فایده است].

امام جواد علیه السلام در این روایت، علت عدم دعای خویش در حق فرزند ریان بن شبیب را ولادت و رشد او در سرزمین شرک بیان فرمودند و همچنین امام تصریح فرمودند که هدایت الهی بر دعای ایشان مقدم است که خود، نکته مهمی است.

5. خبر های غیبی عمومی

دسته دیگر از اخباری که امام جواد سلام الله علیه بیان فرموده اند، منحصر در زمان و یا مکان خاصی نیست و عمومی باشد که در این بخش نیز برخی از موارد اشاره می شود:

الف: خبر از عقیده مرد زیدی مذهب

گروهی از اهالی ری محضر امام جواد علیه السلام رسیده و ضمن پرسش سوالات خود، با مردی که او نیز خدمت امام رسیده بود و دارای اعتقاد زیدی بوده است مواجه شدند که موسی بن جعفر قضیه را چنین بازگو می کند:

مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الدَّارِيِّ قَالَ: وَرَدْنَا جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ إِلَى بَغْدَادَ نُرِيدُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَلَّلْنَا عَلَيْهِ وَ مَعَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ يُظْهِرُ لَنَا الْإِمَامَةَ فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلْتَاهُ عَنْ مَسَائِلَ قَضَدْنَا بِهَا وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لِبَعْضِ غُلَمَانِهِ حُذْ هَذَا الرَّجُلِ الرَّيْدِي وَ أَخْرِجْهُ فَقَامَ الرَّجُلُ عَلَى قَدَمَيْهِ وَ قَالَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ آبَاءَكَ الْأَيْمَّةَ وَ أُثْبِتُ لَكَ الْحُجَّةَ لِلَّهِ فِي هَذَا الْعَصْرِ فَقَالَ لَهُ:

اجْلِسْ فَقَدْ اسْتَحَقَّ بِتَرْكِ الضَّلَالِ الَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ وَ تَسْلِيمِكَ الْأَمْرِ لِي مِنْ جَعَلِهِ لَهُ يَسْمَعُ وَ لَا يَمْنَعُ فَقَالَ الرَّجُلُ: وَ
اللَّهُ يَا سَيِّدِي إِنِّي أَدِينُ لِلَّهِ بِإِمَامَةِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ مُدَّةَ أَزْبَعِينَ سَنَةً وَ لَا أُظْهِرُ لِلنَّاسِ غَيْرَ مَذْهَبِ الْإِمَامَةِ فَلَمَّا عَلِمَتْ مِثِّي مَا
لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ.

خصیبی، حسین بن حمدان (متوفای ۳۳۴ هـ)، الهدایة الكبرى، ص ۳۰۲، دار النشر: البلاغ، بیروت - لبنان،

سنة الطبع: ۱۴۱۹هـ.

موسی بن جعفر داری می گوید: ما گروهی از اهالی ری به بغداد وارد شدیم و قصد [ملاقات] ابوجعفر
[امام جواد علیه السلام] را داشتیم و به منزل ایشان راهنمائی شدیم و مردی از اهالی ری که زیدی مذهب بود
اما اظهار امامت [نسبت به آن حضرت] را می کرد نیز همراه ما بود، هنگامی که بر امام جواد علیه السلام وارد
شدیم و از سوالاتی که مد نظرمان بود پرسیدیم، آن حضرت به یکی از غلامانشان فرمودند: دست این مرد زیدی
مذهب را بگیر و او را خارج کن. آن مرد بر روی دو پایش ایستاد و گفت: شهادت می دهم که خدایی جز الله
نیست و شهادت می دهم محمد فرستاده خدا و علی امیرالمؤمنین و پدران تو ائمه [اهل بیت علیهم السلام] و
آنچه تو در آن [جایگاهی]، در این زمان حجت خدا هستی، حضرت به او فرمود: بنشین، تو مستحق ترک
گمراهی هستی که قبلا در آن بودی [اعتقاد به زیدیه] و همچنین [مستحق هستی] که امر خود را به کسی که
خدا او را شنونده و منع کننده قرار نداد بسپاری [منظور خود آن حضرت است]. آن مرد عرض کرد: ای آقایم، من
چهل سال به امامت زید معتقد بودم و نزد مردم مذهبی جز مذهب امامت [دوازده امام] را بیان نکرده بودم
وقتی دیدم که آنچه که خدا از من می داند را می دانی، شهادت می دهم که تو امام و حجت خدا هستی.

در این گزارش که خود مرد زیدی نیز متعجب از این برخورد امام شده است، تصریح کرد که چهل سال
هیچ کسی از عقیده او جز خداوند متعال خبر نداشته است که امام نیز همان عقیده او را به او گوشزد کردند و
وی این چنین از شیعیان و پیروان امام جواد علیه السلام گردید.

ب: خبر از نامه

داود بن قاسم جعفری که محضر امام جواد علیه السلام شرف یاب شده بود، سه نامه همراهش بود و نمی دانست کدام نامه برای چه کسی است. هنگامی که بر امام وارد شد، حضرت به او فرمودند که کدام نامه برای چه کسی است چنان چه مرحوم کلینی روایت را چنین نقل کرده است:

عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعِيَ ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرِ مُعْنَوْنَةٍ وَ اشْتَبَهْتُ عَلَى فَاغْتَمَمْتُ فَتَنَاوَلَ إِحْدَاهُمَا وَ قَالَ هَذِهِ رُقْعَةٌ زِيَادِ بْنِ شَبِيبٍ ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ فَقَالَ هَذِهِ رُقْعَةٌ فُلَانٍ فَبُهِتْتُ أَنَا فَتَنَظَّرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ قَالَ وَ أَعْطَانِي ثَلَاثِمِائَةَ دِينَارٍ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَهَا إِلَيَّ بَعْضُ بَنِي عَمِّهِ وَ قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ ذُلِّي عَلَى حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً فَذَلُّهُ عَلَيْهِ قَالَ فَاتَيْتُهُ بِالذَّنَائِرِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا هَاشِمٍ ذُلِّي عَلَى حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً فَقُلْتُ نَعَمْ.

قَالَ وَ كَلَّمَنِي جَمَالٌ أَنْ أَكَلَّمَهُ لَهُ يَدْخُلُهُ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأَكَلَّمَهُ لَهُ فَوَجَدْتُهُ يَأْكُلُ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ وَ لَمْ يَمْكِنِّي كَلَامَهُ فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ كُلِّ وَ وَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ يَا غُلَامُ انْظُرْ إِلَى الْجَمَالِ الَّذِي أَنَا بِهِ يَا أَبَا هَاشِمٍ فَصَمَّمَهُ إِلَيْكَ.

الكليني الرازي، محمد بن يعقوب بن إسحاق (المتوفى ٣٢٩ ق)، الكافي، ج ١، ص ٤٩٥، صححه وعلق عليه على أكبر الغفاري، ناشر: دار الكتب الاسلامية، تهران، الطبعة الثالثة، ١٣٨٨هـ.

داود بن قاسم جعفری نقل می کند: خدمت امام جواد رسیدم و سه نامه بی نشانی داشتم و بر من اشتباه شده بود [که کدام برای چه کسی است] و [از این بابت] ناراحت بودم، [امام جواد علیه السلام] یکی از آنها را برداشت و فرمود: این از زیاد بن شبيب است، و دومی را برداشت و فرمود: این از فلانی است، من بسیار تعجب کرده بودم، ایشان به من نگاهی کرد و لبخندی زد. داود بن قاسم می گوید: آن حضرت سی صد اشرفی به من دادند که آن را برای یکی از عموزادگانشان ببرم، و به من فرمود: او به تو می گوید مرا به يك هم پیشه (يك دلالي) راهنمائی کن تا با آن ها [آن سی صد درهم] برایم کالائی بخرد، تو او را راهنمائی کن، راوی می

گوید: اشرفی ها را برای او آوردم و او به من گفت: ای ابا هاشم، مرا به يك هم پیشه (یک دلالی) راهنمایی کن تا با آن [دینار] ها برایم کالائی بخرد، گفتیم: بله.

داود می گوید: شتربانی به من گفت که به آن حضرت بگویم او را در یکی از کارهایش بپذیرد، من نزد آن حضرت رفتم تا با او در این باره سخن گویم، دیدم خوراک می خورد و گروهی با ایشان هستند و نمی توانم با آن حضرت در این باره گفتگو کنم، امام فرمود: ای ابا هاشم، بفرما بخور و خوراکی جلو من نهاد، سپس ایشان آغاز سخن کرد و بدون هرگونه پرسشی فرمود: ای غلام، آن شتربانی را که ابا هاشم با خود آورده، ببین و او را با خود داشته باش.

در این روایت نیز جواد الائمه علیه السلام نیز به دو مساله از عالم غیب اشاره فرمودند: ۱. درخواست راهنمایی توسط عموزادیشان؛ ۲. حضور آن غلام بدون آنکه ابا هاشم اشاره کند، حضرت اشاره به آن غلام کردند.

ج: عدم پاسخ به نامه فرد واقفی

واقفیه یکی از فتنه های بود که در امامت امام کاظم علیه السلام توقف کرده و امامت امام رضا صلوات الله علیه را قبول نکردند. ردود مختلف اهل بیت علیهم السلام بر این گروه حاکی از فساد اعتقاد این گروه داشته و انحرافات آنان بیان شده است. جمعی از اصحاب بر امام جواد علیه السلام نامه نوشتند که در ضمن نامه آن ها، نامه فرد واقفی مذهب نیز بود که امام به نامه او پاسخ ندادند:

أَتَيْتُهُمْ [جماعة من أعلام الإمام محمد بن علي التقي عليهما السلام] قَالُوا كَتَبْنَا إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رِقَاعاً فِي حَوَائِجِ لَنَا وَ كَتَبَ رَجُلٌ مِنَ الْوَأَقِفَةِ رُقْعَةً جَعَلَهَا بَيْنَ الرَّقَاعِ. فَوَقَّعَ الْجَوَابَ بِحَطِّهِ فِي الرَّقَاعِ إِلَّا فِي رُقْعَةِ الْوَأَقِفِيِّ لَمْ يَجِبْ فِيهَا بِشَىْءٍ.

راوندی، قطب الدین (المتوفی ۵۷۳هـ)، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۷۰، تحقیق و نشر: مؤسسة الإمام

المهدی علیه السلام - قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ.

گروهی از بزرگانی که نزد امام جواد علیه السلام شناخته شده بودند، نقل کرده اند که نامه هایی که در خواستمان بود به آن حضرت نوشتیم، مردی که واقفی بود نیز نامه خود را بین نامه ما گذاشت. پاسخ نامه های ما با خط خود امام بود مگر نامه آن فرد واقفی که هیچ جوابی برای او نوشته نشده بود.

از آنجائی که آن گروه نامه های خود را نوشته بودند و ظاهراً هیچ نشانه ای نداشته است، امام نامه آن فرد واقفی که امامت ایشان را قبول نداشتند تشخیص دادند و پاسخی برای او ننوشتند که خود حاکی از مقام علمی و علم غیب آن حضرت می باشد و چون آن فرد امام علیه السلام را قبول نداشته است، نوشتن پاسخ نیز برای او فایده ای نداشته است و امام از این باب پاسخ او را ننوشتند.

نتیجه:

رهاورد اخباری غیبی امام جواد علیه السلام که تعداد آن بیش از آن است که در این نوشته ذکر گردید، اتصال علم آن امام به منبع غیب الهی را به اثبات می رساند و اخبار آن حضرت برای همگان مورد اعجاب بوده است که خود نکته مهمی در تمایز امام از غیر امام می باشد.

موفق باشید

موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف